

تصحیح و تحقیق رساله «الجمال فی المنطق» افضل‌الدین خونجی

مصطفی مؤمنی*

چکیده

افضل‌الدین محمد بن نامآور خونجی (م. ۶۴۶) از منطق‌دانان قرن هفتم هجری است که تألیفات منطقی ارزشمندی چون *کشف الأسرار عن غوامض الأفكار، الموجز فی المنطق*، و *الجمال فی المنطق* را تألیف کرده است. آنچه در این مقاله می‌آید تصحیح و تحقیق رساله اخیر است. *کشف الأسرار*، اگر چه مهم‌ترین اثر وی است، ما را از دیگر آثار او بی‌نیاز نمی‌کند و از این رو ارائه متن منقّحی از آن‌ها، از جمله *الجمال*، ضروری است. این رساله در عین اختصار تمام، چکیده‌ای از کشف‌الاسرار محسوب می‌شود و مدتها به عنوان متن درسی تدریس می‌شده است. در اهمیت این رساله همین بس که شروح متعددی بر آن نگاشته شده است. این رساله حاوی نظرات خاص خونجی در کشف‌الاسرار نیز می‌باشد. در این تصحیح، بر اساس چهار نسخه خطی و یک نسخه چاپی به روش توأم یا بینابین، سعی شده است که متن منقّحی از این اثر را فراروی محققان این دانش قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: افضل‌الدین خونجی، *الجمال فی المنطق*، منطق، قرن هفتم هجری

۱. مقدمه

افضل‌الدین خونجی، که نام کامل‌اش افضل‌الدین محمد بن نامآور عبدالملک خونجی است، منطق‌دانی ایرانی تبار است که در تاریخ تفکر منطقی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. وی به سال ۵۹۰ هـ.ق در خونج از توابع زنجان به دنیا آمد و بعد از فراگیری علوم به مصر مهاجرت کرد. آن‌گونه که یاقوت حموی بیان کرده است، «خونج» در خطه آذربایجان بین

* استادیار، گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی نیشابور، نیشابور، ایران، esfad2003@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۵

شهرهای مراغه و زنجان قرار دارد (رک: الرویهب، مقدمه کشف الأسرار، صص دوازده تا شانزده). ابن ابی أصیبعه، که به شرح حال خونجی اشاره کرده است، در کتاب *عیون الأنباء فی طبقات الأطباء* می نویسد که وی را در سال ۶۳۲ در قاهره دیده و او را «نهایت در همه علوم» یافته و نزد وی کلیات قانون ابن سینا را فراگرفته است. همچنین ذکر می کند که او گاهی «به واسطه گستردگی و عمق تفکری که در آن مستغرق می شد» خود را فراموش می کرد. در این زمینه داستانی نیز به وی منسوب است. (رک: همان، ص بیست و یک). خونجی در سال ۶۴۱ق به سمت قاضی القضاة شافعی قاهره منصوب گشت و در پنجم رمضان ۶۴۶ در همان شهر درگذشت (نک: نویری، *نهاية الأرب فی فنون الأدب*، ج ۲۹، ص ۳۰۳).

ابن العبری، مورخ سوری (م ۶۷۵)، در کتاب *تاریخ مختصر الدول*، خونجی را از شاگردان برجسته فخر الدین رازی (م ۶۰۶) دانسته است (به نقل از: الرویهب، همان، ص هیجده) که البته با توجه به آنچه افرادی چون ابن ابی أصیبعه و عزالدین حسینی مصری (م ۶۹۵) در کتاب *صلة التكملة لوفیات النقلة* (ج ۱، ص ۱-۲۰۰) در این باره آورده اند صحیح نیست چرا که بنابر منابع اخیر تاریخ ولادت خونجی سال ۵۹۰ است و در زمان وفات رازی حدود پانزده ساله بوده است. ابن واصل حموی که از شاگردان خونجی است در کتاب *تاریخی خود*، *مفرج الکروب فی أخبار بنی ایوب*، خونجی را یکی از علمای بزرگ دانسته که ملازم رکاب ملک الکامل ایوبی (حکمرانی در ۶۳۰-۶۱۵) بوده و در «منطق، علوم عقلی و طب برجسته و ذهنش در کمال وقادی و توانایی بوده است (نک: ج ۵، ص ۱۶۰، به نقل از الرویهب، همان، ص نوزده؛ نیز رک: مقدمه الجمل، سعد غراب، ص ۱۰-۶).

از خونجی در منطق، حساب، طب، و کلام، آثاری بر جای مانده است. *کشف الأسرار عن غوامض الأفكار، الموجز، الجمل*، و رساله ای در باب حدود و رسوم آثار منطقی اویند. کتابی با عنوان *الدور و الوصایا* در علم حساب (در حل محاسبات ارث در فقه) به وی منسوب است. شرح کلیات قانون ابن سینا، *أدوار الحمیات، الموجز فی علم الامراض* یا *الأسباب و العلامات* آثار او در زمینه طب اند. نیز تلخیص المطالب العالیة اثر فخر رازی به وی منتسب است. (رک: الرویهب، همان، ص شانزده و هفده؛ غراب، سعد مقدمه بر الجمل، ص ۱۳-۱۱).

۲. معرفی رساله‌الجمال

از میان آثار منطقی خونجی کشف الأسرار مفصل‌ترین و الجمال مختصرترین آن‌هاست. شارح الجمال، ابن‌واصل حموی، که خود از شاگردان خونجی است، در باره تألیف رساله الجمال می‌گوید: «امام افضل‌الدین این اثر را در مکه، شرفها الله، به سال ۶۲۴ق. هنگامی که در آنجا اقامت داشت، تألیف کرد. سبب تألیف کتاب از سوی آن امام دانا، معروف‌ترین دانشمند علوم عربی و تفسیر قرآن، شرف‌الدین مرسی، بود. وی از خونجی خواست که مختصری در علم منطق انشا کند که در باب غایت منطق در کمال و جازت و جامعیت باشد و او (مرسی) بتواند آن را بخواند. به این ترتیب خونجی این اثر را تألیف کرد، ولی این کتاب به دلیل دشواری فهم آن و ناتوانی اکثر افهام از درک معنی آن و تبیین اصول آن اشتهار الموجد را پیدا نکرد. در عین حال این رساله همه آنچه در الموجد هست را شامل می‌شود و (مطالبش) بیش از دو برابر آن است، اگرچه به لحاظ حجم نصف آن هم نیست» (ابن‌واصل، شرح الجمال، خطی دانشگاه ییل، لندبرگ ۱۰۴، برگ ۲ به نقل از الرویهیب، ص بیست و هشت). شریف تلمسانی نیز در مقدمه شرحی که بر الجمال دارد بیان می‌کند که این رساله هرچند حجم آن کم است ولی حاوی علم بسیاری است. (نسخه شرح شریف (نسخه «آ» در همین تصحیح)، ص ۵)

ابن‌واصل در باره الجمال و الموجد می‌گوید: «خونجی در این دو کتاب به روش منطقیان پیشین عمل می‌کند» (همان، ورق آ، به نقل از مقدمه کشف الأسرار، ص نه). وی بر این است که نکات ابتکاری خونجی در کتاب مفصلش، کشف الأسرار، آمده است (همانجا). البته با مقایسه جمالی با کشف‌الاسرار به این نتیجه می‌رسیم که رساله الجمال به معنی واقعی کلمه لبّ و چکیده کشف‌الاسرار است؛ حاوی همانچه است که در کشف‌الاسرار بیان شده است منهای تبیین و تفصیل و ایراداتی که خونجی بر دیگران وارد می‌کند و بنابراین مشتمل بر نظرات خاص خونجی نیز است.

این رساله در شمال غرب آفریقا به عنوان یک طرح درس مطرح بوده و تدریس می‌شده است و شروح بسیاری که در منطقه مذکور بر این رساله نوشته شده دال بر این مطلب است (۱).

بنابراین، الجمال، رساله‌ای بسیار خلاصه از مباحث مهم منطقی است که برای آموزش منطق و آشنا شدن با قواعد صحیح اندیشه مناسب است. و فقط مشتمل بر مباحث تعریف و قیاس از اقسام حجت است. مصنف در این رساله بدون هیچ مقدمه‌ای به بیان اصل و

چکیده قواعد منطق مبادرت ورزیده است و در آن به هیچ وجه وارد مباحث اختلافی و اظهار نظر و داوری نشده است. این رساله شامل مباحث ذیل می‌شود.

مباحث الفاظ،
کلیات خمس،
تعریف و شرایط آن،
اقسام لفظ مرکب،
اقسام قضیه،
قضایای موجهه،
تناقض و عکس،
قیاس و اقسام و اشکال آن،
قضایای شرطی،
تلازم شرطیات،
قیاس‌های شرطی.

مصنف، با وجود اختصار شدید رساله، با تفصیل بیشتری به موجهات و قیاسهای مختلطه و شرطیه پرداخته است. مباحث اخیر دقیقاً منطبق با سرفصلهایی است که در کشف‌الأسرار به تفصیل بیان شده است.

۳. منطق خونجی

منطق نگاری و گزینش مباحث منطقی توسط خونجی وارد مرحله دیگری شده است که با آنچه قبل از او مرسوم و متداول بوده متفاوت است. وی در مباحثی وارد شده و تفصیل داده است که به آن تفصیل در نوشته‌های پیش از او نیست؛ گزینش مباحث منطقی نیز در آثار منطقی وی بدیع است. در آثار منطقی قبل از او مباحثی وجود دارد که در منطق وی بیان و حتی اشاره نیز نشده است. مانند مبادی برهان و صناعات خمس و از اقسام استدلال صرفاً به قیاس بسنده نموده است و....

آثار منطقی خونجی در تاریخ تفکر منطقی اسلامی نقطه عطف است. منطق اسلامی بعد از خونجی دیگر آن منطقی نبود که قبل از وی مطرح بود؛ آثار منطقی پیشینیان، بعد از خونجی به حاشیه رفت. الرویبه شاهد این مطلب را عدم توجه شارحان اشارات به بخش

منطق آن دانسته است که عموماً بر بخش الهیات و طبیعیات آن شرح نوشته‌اند و در سده اخیر نیز که چاپ شده است عمدتاً بخش‌های غیر از منطق چاپ شده است (مقدمه کشف-الاسرار، ص شصت و سه و چهار). آنگونه که در سرتاسر کتاب کشف الاسرار واضح است، وی با بسیاری از نظرات ارسطویی قبل از خود مانند ابن سینا مخالفت کرده است. وی آنچنان به مبحث قضایا و بخصوص قضایای شرطیه و موجهه پرداخته است که می‌توان منطق خونجی را منطق موجهات و شرطیات نامید. برخی از نوآرهای منطقی خونجی عبارت است از:

- وی موضوع منطق را بر خلاق ابن سینا که معقولات ثانیه می‌داند، معلومات تصویری و تصدیقی بیان کرده است چرا که در منطق از عوارض ذاتی آنها بحث می‌شود. که این نظریه در بین عموم منطق‌دانان بعد از وی اخذ به قبول گردد. البته در الجمل به تعریف منطق و موضوع آن اشاره‌ای نکرده است.
- هر چند تقسیم قضایا به حقیقیه و خارجییه اولین بار توسط فخر رازی مطرح شده است ولی در آثار منطقی خونجی به عنوان یک بحث مستقل مطرح شده است. (عبادی، بررسی قضایای حقیقیه منطق‌دانان مسلمان و ...، ص ۴۵)
- بیان تفصیلی و نظام‌مند روابط منطقی بین قضایای موجهه و تاثیر دادن آن روابط در مباحث عکس مستوی (۲) و عکس نقیض و بیان نتایج قیاسات موجهه و از تبیین ایرادات خود بر ابن سینا از این طریق. او در عکس مطلب را به درازا کشانده است و نظرات خاص خود را دارد؛ وی در این مبحث هیچ یک از قواعد ارسطور را صحیح ندانسته است؛ (فلاحی، عکس مستوی قضایای خارجییه نزد خونجی، ص ۱۱۳) و در عکس مستوی موجهات تنها در یک مورد با ابن سینا موافق است (همان، ص ۱۲۲). در عکس مستوی قضایای حقیقیه و خارجییه اختلافاتی با پیشینیان خود از جمله فخرالدین رازی دارد؛ مثلاً در عکس مستوی قضایای حقیقیه معتقد است که گزاره‌های موجهه فعلیه به ضروریه جزئییه و قضایای سالبه دائمه و عرفیه به مانند خود عکس می‌شوند در حالی که فخر رازی بر این است که گزاره موجهه فعلیه به مانند خود عکس نمی‌شود و گزاره‌هی سالبه دائمه و عرفیه بکلی عکس ندارند. و نیز در عکس قضایای خارجییه نیز با پیشینیان اختلاف دارد. همچنین او به طور منظم و تفصیلی روابط نقائض کلی‌ها را توضیح داده است.

- افضل‌الدین خونجی برای اولین بار در تاریخ منطق، گزاره‌های همیشه صادق و گزاره‌های همیشه کاذب را در میان قضایای حقیقه و خارجی پیا کرده است. (رک: فلاحی، گزاره‌های همیشه صادق نزد خونجی در منطق مرتبه دوم، ص ۱۱۲-۹۳)
- بیان استلزامات قضایای شرطی یکی دیگر از مواضع قابل توجه در منطق خونجی است. او اولین کسی است که قانون دموورگان را به روشنی تنظیم کرده است. بیان لوازم قضایای شرطیه به نحوی که خونجی بیان کرده است سابقه ندارد.
- و ... (۳)

۴. معرفی نسخه‌های مورد استفاده

در این تصحیح پنج نسخه، چهار نسخه خطی و یک نسخه چاپی، تطبیق داده شده است. از چهار نسخه خطی دو نسخه اصل رساله الجمل بوده که هر دو نزدیک به عصر مؤلف است و دو نسخ دیگر شرح الجمل می‌باشد. نسخه چاپی از این باب استفاده شده است که نسخی که مصحح از آنها استفاده کرده است با نسخی که در این تصحیح استفاده می‌شود همخوانی ندارد. در زیر به معرفی آنها می‌پردازیم.

«م»: نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ملک، وابسته به آستان قدس رضوی، در میکروفیلم شماره ۶۴۰، ناسخ محمدبن ابی طیب خادم جوریدی است و در پایان نسخه تصریح نموده و در سال ۶۵۷ تا ۶۶۷ نگاشته شده است و گوید که به رؤیت خواجه نصیرالدین طوسی نیز رسیده است (نک: ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۱۲۲).

«ق»: نسخه خطی «جمل القواعد» متعلق به کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی به شماره ۹۸۱. کاتب آن محمدبن احمدبن صقر بن سلام التدمری شافعی است (نک: اردلان جوان علی، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی). آنگونه که در انتهای رساله مندرج است، در سال ۷۴۲ در مکه مکرمه نوشته شده است. ۲۳ سطری در ۸ برگ به طول ۱۹ و عرض ۱۳ سانتی متر نوشته شده است. واقف ابن خاتون سال ۱۰۶۷.ق است. این نسخه مهمور به مهر «نفیس» است.

«ش»: نسخه خطی شرح الجمل است. این نسخه نیز متعلق به کتابخانه ملی ملک است و در میکروفیلم شماره ۷۶۶ موجود مندرج است. کاتب آن شمس‌الدین محمد شاه حسین

یزدی است که گویا در سال ۷۲۰ نگاشته شده و (رک: افشار و دانش‌پژوه، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۵، ص ۲۷۰) و بصورت مزجی «قال ... اقول» شرح شده است. البته قابل ذکر است که نسخه «م» و این نسخه بسیار بر یکدیگر منطبق بوده و جز در موارد بسیار نادر اختلافی ندارند و این گویای این است که اساس شارح نسخه «م» بوده است. این نسخه فاقد مقداری از متن است. (از «... و إن افاد الاحاطة بکنه الحقیقة کان حدّاً تاماً، ... إن تحللاً الی مفردین حکمَ فیها بأنّ ما صدقَ علیه الاول بالفعل فی الجملة، صدق علیه الآخر ایجاباً أو سلباً. و یسمى الاول منهما موضوعاً و الآخر محمولاً» که شامل بخشی از تعریف حد و شرایط آن، مبحث اقسام لفظ مرکب و قسمتی از بحث اقسام قضیه می‌شود.

«آ»: این نسخه شرح بسیار مفصّلی از سید شریف بر رساله *الجمل* با عنوان «شرح جمل الخونجی فی المنطق» است. متعلق به کتابخانه فاضلی خوانسار است که در مرکز احیاء التراث الاسلامی قم وجود دارد. به صورت مزجی «اصل» و «شرح» در ۵۳۵ صفحه به نحوی مفصل نوشته شده است که یافتن عبارات اصل نیاز به دقت دارد؛ حتی برخی از عبارات مصنف وجود ندارد چرا که بعضاً به این صورت نوشته شده است «اصل: ... الی ...» و لذا فقط در عبارات موجود تطبیق داده شده است و به عنوان نسخه بدل مهمی به آن نظر نداشته‌ایم. هر چند مواردی از آن را بر دیگر نسخ ترجیح داده‌ایم.

اگر شرح اخیر متعلق به سید شریف جرجانی (۷۴۰-۸۱۶) باشد مسلماً تاریخ کتابت آن قرن نهم و بعد از آن خواهد بود و اگر از آن شریف تلمسانی (۷۷۱-۷۱۰) باشد می‌تواند مربوط به قرن هشتم و بعد از آن باشد. به هر حال، هر دو صورت فوق با تاریخی که برای این نسخه ذکر کرده اند (من القرن السادس او السابع) صحیح به نظر نمی‌رسد. با توجه به این که یکی از آثار شریف تلمسانی شرح *الجمل* خونجی است در حالی که برای شریف جرجانی چنین تألیفی ذکر نکرده‌اند، این که این شرح از آن تلمسانی باشد تقویت می‌شود. سخن در باره این شرح مفصل از *الجمل* را به مجالی دیگر موکول می‌کنم.

«ط»: نسخه چاپی؛ رسالتان فی المنطق، *الجمل للخونجی و المختصر فی المنطق*، تحقیق سعد غراب، الجامعه التونسیه، ۱۳۴۸ق. بنابر تصریح مصحح، تصحیح را بر حسب دو نسخه (۴) انجام داده است و تصاویر و مشخصاتی که از آن دو ارائه کرده است هیچکدام از نسخ مورد استفاده ما نمی‌باشد. البته با توجه به تطبیقی که داده شد، تقریباً می‌توان گفت در اکثر قریب به اتفاق موارد اختلافی، این نسخه با موارد نسخه «ق» همخوانی دارد؛ البته در نسخه چاپی موارد نقص و اختلافی فاحشی وجود دارد که حاکی از این است که نسخ ما به

هیچ وجه در دسترس مصحح نبوده است. موارد نقص و اختلافی را، که در فهم تأثیرگذار بوده است، در پاورقی و نیز در جدول پیوست ذکر کرده‌ایم و همین موارد، ضرورت تصحیح مجدد این رساله را نیز تبیین‌گر است.

۵. روش تصحیح

با توجه به قدمت و اهمیت هر دو نسخه الجمل و نیز شرح آن (نسخه «ش»)، روش «نسخه اساس» را اعمال نکردیم و از روش «بینابین» بهره بردیم؛ بر اساس این روش، چون نسخه «م» از قدمت بیشتری برخوردار است به عنوان مبنا قرار گرفته است، و در مواردی از نسخه «ق» بدل نسخه «م» آورده شده است و در مواردی نسخه «ش» ترجیح داده شده است و نیز مواردی برخی از حروف و کلماتی که در نسخه «م» بوده ولی در دیگر نسخ نبوده است و به نظر رسیده که نسخه‌های دیگر صحیح‌تر است، آن واژه از متن حذف گردیده است. در اندک موارد، نسخه «آ» را بر دیگر نسخ ترجیح داده‌ایم. در نهایت با نسخه چاپی آن نیز مقابله گردیده است و موارد اختلافی فاحش و موثر در فهم متن را ذکر نموده‌ایم. بنابراین روش تصحیح این رساله روش «بینابینی» یا «روش توأم» است که میان روش «نسخه اساس» و روش «التقاطی» قرار می‌گیرد (رک: جهانبخش، جويا، راهنمای تصحیح متون، موسسه پژوهشی میراث مکتوب، ص ۳۰-۳۱). در پایان متذکر می‌شویم از آنجا که هدف از این تصحیح ارائه متن منقحی از این رساله منطقی به محققان این حوزه است، لذا بر حسب اعمال موارد فوق، برخی از اختلافات که مربوط به ناهمسانی تذکیر و تأنیث و تفرید و تشبیه (تصحیح یا تحریف) و دیگر موارد لغوی و ادبی که تأثیری در فهم متن نداشته- هرچند این موارد بسیار کم بوده است- را در نسخه بدلها ذکر نکرده‌ایم و به یکسان‌سازی آنها پرداخته‌ایم. عباراتی که داخل دو قلاب [] است، افزوده مصحح است.

پی‌نوشت‌ها

۱. افراد زیادی بر این رساله شرح نوشته‌اند از جمله: ابن واصل حموی (م. ۶۹۷)، شریف تلمسانی (م. ۷۷۲)، سعید عقبانی (م. ۸۱۱)، ابن قنفذ، ابن مرزوق حفید (م. ۸۴۳) (نهایه الأمل فی شرح کتاب الجمل)، ابراهیم بن فائد زواوی (م. ۸۵۷)، ابن یعقوب و آلای (م. ۱۱۲۹) بر این رساله شرح نوشته‌اند (کشف الاسرار، مقدمه مصحح، ص شصت و سه).

تصحیح و تحقیق رساله «الجمال فی المنطق» افضل‌الدین خونجی ۲۵۵

۲. به طور کلی مطالعه مقالات محقق ارجمند، اسدالله فلاحی در زمینه آراء و نظرات منطقی خونجی بسیار مفید است.

۳. در زمینه آراء منطقی خونجی به مقدمه مصحح کتاب کشف لاسرا عن غوامض الافکار صفحه سی و پنج تا شصت و دو مراجعه شود

۴. یکی نسخه شماره ۱۸۵۲۳ کتابخانه ملی تونس که دارای تاریخ نبوده و مصحح با توجه به برگه‌های آن آنرا نسخه‌ای قدیمی یافته است ولی ناسخ آن مشخص و به نام محمد بن عیسی درج شده است؛ و دیگری نسخه خطی متعلق به کتابخانه ملی پاریس است که دوازدهمین نسخه مندرج در مجموعه شماره ۱۳۶۶ و بدن تاریخ بوده ولی دارای حواشی و تعلیقات متعدد است.

کتاب‌نامه

- ابن‌العبری، تاریخ مختصرالدول، تصحیح صالحانی، ۱۳۰۸
- جهانبخش، جويا، راهنمای تصحیح متون، تهران: موسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۰.
- حسینی، حافظ عزالدین احمد بن محمد بن عبدالرحمن، صله التکمله لوفیات النقلة، تصحیح ب. معروف، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۷
- حموی، ابن واصل، مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، تصحیح ح. ربیع وس. عاشور، قاهره، وزاره الثقافه، ۱۹۷۷
- الخونجی، کشف الاسرار عن غوامض الافکار، تصحیح و تقدیم، خالد الرویهب، تهران، موسسه پژوهشی فلسفه و حکمت و موسسه مطالعات دانشگاه آزاد برلین، ۱۳۸۹
- دانش پژوه محمد تقی، افشار، ایرج، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک، تهران، بی‌نا، ۱۳۵۲
- رسالتان فی المنطق، الجمال للخونجی والمختصر فی المنطق ابن عرفه، تحقیق سعد غراب، الجامعه التونسیه، ۱۳۴۸ق
- عبادی، احمد، بررسی قضایای حقیقه منطق‌دانان مسلمان و گزاره‌های قانون وار به تقریر نلسون گودمن، مجله فلسفه و کلام، سال ۴۴، ش ۱، ص ۴۵
- فلاحی، اسدالله، عکس مستوی قضایای خارجییه نزد خونجی، جاویدان خرد، بهار و تابستان ۹۱، ش ۲۱
- فلاحی، اسدالله، گزاره‌های همیشه صادق نزد خونجی در منطق مرتبه دوم، مجله فلسفه و کلام، سال ۴۶، ش ۱، بهار و تابستان ۹۲، ص ۹۳-۱۱۲
- فلاحی، اسدالله، گزاره‌های همیشه صادق نزد خونجی در منطق مرتبه دوم، مجله فلسفه و کلام، سال ۴۶، ش ۱، بهار و تابستان ۹۲
- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی آستان‌قدس رضوی، تحقیق سید علی اردلان جوان، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۶۱

نوری، نهایه الارب فی فنون الادب، تصحیح م.الرئیس وم. زیاده، قاهره، الهیئه المصریه العامه للکتاب.

جدول برخی اختلافات این تصحیح و نسخه چاپ شده

نسخه چاپ شده (ط)	عبارت صحیح	نسخه چاپ شده (ط)	عبارت صحیح
وضعها	صنّفها	-----	مقدّمها الطرف الغير المشارك من الصغرى و نتیجه التألیف و تالیها متّصلة
اکابر العلماء	کبار العلماء	و إلاً لبطل اللزوم دون العکس فى شىء	و إلاً لبطل اللزوم دون العکس فى شىء منهما
و ايضاً ..	و أيضاً المفرد ...	فالقضيتان إن توافقتا فى العدول أو التحصيل دون الكيف	فالقضيتان إن توافقتا فى العدول و التحصيل دون الكيف
أو امکان و لا يوجد	أو أمکن و لا يوجد	إن كان معیناً سمّیت مخصوصة	إن كان معیناً سمّیت مخصوصة
-----	أو غير متناهٍ	الا و لیکن	بعکس الاولین
و اتفاقياً فى الماهية	و اتفاقها فى الماهية	و موجبة و إلاً مطلقة	و موجّهة و إلاً مطلقة
و إن كان عکسه	و إن علّته [الاجناس]	و الخاصة إن قُيدت ..	و الخاصة إن قُيدت بالادوام ..
و قد يوجد	و إنّه موجود	سمّیت القضية ثلاثة	كانت القضية ثلاثية
و يشترط	و شرطه أن يكون	و المعصر من العدول	و المعتر من العدول
اولى من البعض واقدم	البعض اولى أو اقدم	تبع المقدمة الدائمة و الضرورية سالبة	تبع المقدمة الدائمة و الضرورية إذا كانت الصغرى سالبة
... رفع الآخر لامتناع الخلو	رفع الآخر لامتناع الجمع و بالعکس لامتناع الخلو	من کلّ ما لا يشارك	من کلّ ما يشارك
فى الحمل	فى الجملة		

بسم الله الرحمن الرحيم
و الصلوة على محمد و آله الطاهرين^١

هذه جمل تنضبط بها قواعد المنطق و أحكامه^٢، صنفتها^٣ لجمع من كبار^٤ العلماء و أعيان الفضلاء من إخوانى فى الدين مستمداً من الله حسن التوفيق.

[الدلالات الثلاث]

دلالة اللفظ على المعنى لوضعه^٥ له مطابقةً، و لما دخل فيه تضمينٌ، و لما خرج عنه التزامٌ. و المعبر فى هذا الزوم الذهنى لينتقل الفهم من المسمى اليه، دون^٦ الخارجى لعدم توقّف انتقال الفهم عليه.

[أقسام اللفظ]

و اللفظ إما مركّب إن دلّ جزءه على جزء معناه،^٧ و إلاً فهو مفرد؛ سواء تعددت مسمياته، و هو المشترك؛ أو إتحدت، و هو المنفرد.
إلاً أنّه بإعتبار كلّ مسمى إما علمٌ، إن تشخص ذلك المسمى؛ و إلاً فمتواطٍ، إن إستوت افراده فيه^٨؛ و مشكّك إن كان البعض أولى أو أقدم^٩.

^١ ط: صلى الله على مولانا محمد وآله وصحبه، قال الشيخ الامام الاستاذ العالم الصدر الاجل الاوحد ابو عبدالله محمد ابن ناماور الشهير بالخونجى رضى الله تعالى عنه وارضاه. الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد سيدالاولين والآخرين وآله الطاهرين. اما بعد فهذه...

^٢ م: + و

^٣ ق، ط: وضعتها

^٤ ط: اكابر

^٥ ابتداى نسخه «ش» و «أ»

^٦ ق: بوضعه

^٧ ق: لا

^٨ ق: مسماه

و أيضاً المفرد إن صلح لأن يُخبر به، فإن دلَّ بهيئته على زمان، كان فعلاً؛ وإلّا كان إسماً. و إن لم يصلح كان أداة. و أيضاً فكلّ لفظٍ مرادفٌ للفظٍ آخر إن وافقه في المسمّى، وإلّا فمباين له.

[في الكلّي و الجزئيّ]

و أيضاً المفرد^{١١} كلّيّ إن لم يمنع نفس^{١٢} تصوّر معناه من صدقه على كثيرين، إمتنع وجوده في الخارج^{١٣} عن المفهوم، أو أمكن^{١٤} و لم يوجد، أو وجد واحد فقط مع امتناع غيره، أو امكانه، أو كثيراً متناهيًا، أو غير متناهٍ^{١٥}.

و مقابل الكلّي، الجزئيّ المسمّى بالحقيقي^{١٦} و هو أخص من الجزئيّ^{١٧} الإضافي المراد به^{١٨} المندرج تحت الكلّي^{١٩}، لوجوب إندراج كلّ شخص تحت الكلّي مع^{٢٠} إمكان كون المندرج تحت الكلّي غير شخص^{٢١}.

[الكليات الخمس]

و الكلّيّ إن كان تمام ماهيّة أفراده كان نوعاً حقيقياً، لحمله عليها في جواب ما هو و اتفاقها^{٢٢} في الماهيّة؛

^٩. ق: - فيه

^{١٠}. ط: اولى من البعض و اقدم

^{١١}. ق، ط: فالمفرد؛ ش: + اما

^{١٢}. ش، م: - نفس

^{١٣}. ش، م: امتنع وجوده للخارج

^{١٤}. ط: امكان

^{١٥}. ط: - غير متناه

^{١٦}. ط: أو كثيراً متناهيًا و اما جزئيّ ان منع و يسمى الحقيقي و هو اخص...

^{١٧}. ق: - الجزئيّ

^{١٨}. ق: - المراد به

^{١٩}. ش، ق: - ال

^{٢٠}. م: + كون

^{٢١}. ط، ق: - لوجوب اندراج كل شخص تحت الكلّي مع امكان كون المندرج تحت الكلّي غير شخص

و إن كان جزءاً منها؛ فإن حمل عليها في جواب ما هو حال الشركة كان جنساً، وإلّا حمل عليها في جواب أيّما هو في جوهره، فكان فصلاً.
و إن كان خارجاً عنها، فإن حمل على ما تحت طبيعة واحدة فقط، كان خاصّة؛ و إن حمل على غيرها أيضاً كان عرضاً عاماً.
و كل واحد منهما إمّا غير شامل أو شامل مفارق أو لازم؛ إمّا^{٢٣} للوجود أو للماهيّة؛ و ذلك إمّا بغير وسط إن لم يفتقر العلم باللزوم الى ثالث و إمّا بوسط إن افتقر اليه^{٢٤}.
و الجنس إن علا ما عده من الاجناس، يسمّى عاليّاً و جنس الاجناس؛ و إن علّته^{٢٥} [الاجناس] فهو الجنس^{٢٦} السافل و الأخير؛ و إن يوسطها فهو المتوسط؛ و إن باينها^{٢٧} فهو المفرد^{٢٨}.
و يقال للمندرج^{٢٩} تحت الكلى^{٣٠} نوع اضافى؛ و إنّه موجود^{٣١} بدون الحقيقى كالجنس المتوسط و بالعكس كالماهيّة^{٣٢} البسيطة.
و مراتب النوع^{٣٣} الاضافى الاربعة المذكورة [فى الجنس] و^{٣٤} السافل منها^{٣٥} نوع الانواع.

٢٢. ط: اتفاقياً

٢٣. ق، ش: - اما

٢٤. ق: - اليه

٢٥. ط: ان كان عكسه

٢٦. ش: - الجنس

٢٧. ط: باينهما

٢٨. م: المفرد

٢٩. ق: - المفرد. ويقال للمندرج

٣٠. م، ش: الجنس

٣١. ط: وقد يوجد

٣٢. ش: كالماهيات

٣٣. ق: الانواع

٣٤. ش: لكن

٣٥. ق: - منها

[التعريف و شرائطه]

المعرّف للشيء ما معرفته سبب لمعرفة الشيء^{٣٦}؛ فإذاً شرطه^{٣٧} أن يكون غيره، و سابقاً عليه في المعرفة^{٣٨}، و أجلى منه^{٣٩}، و مساوياً له في العموم و الخصوص^{٤٠}، و غير معرّف به و ذلك يفيد تمييزه عن غيره في الجملة.

[في اقسام التعريف]

فإن إقتصر عليه كان رسماً؛ إمّا^{٤١} ناقصاً إن كان بالخاصّة فقط، و إمّا^{٤٢} تاماً، إن كان بها و بالجنس.

و إن أفاد مع ذلك، التمييز الذاتي كان حدّاً؛ و شرطه أن يكون بالذاتيات؛ فإن إقتصر عليه كان حدّاً ناقصاً، كما هو بالفصل^{٤٣} وحده، أو به و بالجنس^{٤٤} البعيد. و إن أفاد^{٤٥} الإحاطة بكنه الحقيقة كان حدّاً تاماً؛ و شرطه^{٤٦} أن يكون بجميع الذاتيات. و الخلل في كل قسم إنّما هو^{٤٧} بانعدام بعض شرائطه. و الخلل في اللفظ أن لا يكون ظاهر الدلالة بالنسبة الى السّامع.

[أقسام اللفظ المركب]

^{٣٦}ق: ما معرفته سبب معرفته؛ ش: سبب لمعرفة ذلك الشيء

^{٣٧}ق، ط: «بشرط» به جاي « فإذاً شرطه.

^{٣٨}م، ش: + ومبيّناً له

^{٣٩}ق: او اجلا منه

^{٤٠}ق، م، ش: - والخصوص

^{٤١}ق: - اما

^{٤٢}ق: - اما

^{٤٣}م: + فقط

^{٤٤}ق: مع الجنس

^{٤٥}ط: +مع ذلك

^{٤٦}ط: و يشترط

^{٤٧}ق، ط: - انما هو

و اللفظ المركب، إن دلَّ بالقصد الأول على طلب الفعل، كان مع الاستعلاء امراً، و مع الخضوع سؤالاً، و مع التساوى التماساً، و إلا كان تنبيهاً إن لم يحتمل الصدق و الكذب، و إن احتملها كان خبراً و قضيةً.

[أقسام القضية]

[القضية الشرطية و الحملية]

و هى إما شرطية إن تحلّل طرفاها الى قضيتين؛ و إما حملية^{٤٨} إن تحلّلا^{٤٩} الى مفردين حُكم فيها بأن ما صدق عليه الأول^{٥٠} بالفعل فى الجملة^{٥١}، صدق عليه الآخر ايجاباً أو سلباً. و يسمّى الأول منهما موضوعاً و الآخر محمولاً^{٥٢}؛ فإن كانا وجوديين كانت محصلة الطرفين، و ألا كانت^{٥٣} معدولة، إما بطرفيها معاً^{٥٤} أو بأحدهما فقط.

[القضية الموجبة و السالبة]

و على كل تقدير، لأبد من نسبة للمحمول بها يصدق على الموضوع بأنه هو^{٥٥} فى الايجاب^{٥٦} و أنه ليس هو فى السلب^{٥٧}. فإن صُرِّح بالرابطة، أى باللفظ الدال عليها، كانت^{٥٨} ثلاثية^{٥٩} و ألا ثنائية.

^{٤٨}. ق: و الا فحملية

^{٤٩}. م: + طرفيها

^{٥٠}. م، ط: احدهما

^{٥١}. ط: فى الحمل

^{٥٢}. ش: - وإن أفاد مع ذلك التمييز الذاتى كان حداً ... و الآخر محمولاً

^{٥٣}. ش: - كانت

^{٥٤}. ق، ش: - معاً

^{٥٥}. م، ش: انه هو هو؛ ق:بانه هو؛ ط انه هو

^{٥٦}. ق، ط: الموجبة

^{٥٧}. ق، ط: السالبة

^{٥٨}. ط: سميت

^{٥٩}. ط: ثلاثة

[القضية المعدولة و المحصلة]

والمعتبر^{٦٠} من العدول ما في طرف^{٦١} المحمول.
فالقضيتان إن توافقتا في العدول و^{٦٢} التحصيل دون الكيف تناقضتا و على العكس^{٦٣} تعاندتا صدقاً حالة الإيجاب وكذباً حالة السلب. و إن تخالفتا^{٦٤} فهما كانت الموجبة أخص من السالبة. و حرف السلب المتأخر عن الرابطة جزء^{٦٥} من المحمول و المتقدم عليها^{٦٦} لسلب^{٦٧} الحكم. فلا التباس في اللفظ بين الموجبة المعدولة و السالبة المحصلة ثلاثيتين؛ و تميزتا تنائيتين^{٦٨} بالنية أو الاصطلاح^{٦٩} بتخصيص^{٧٠} بعض الألفاظ بالإيجاب و البعض بالسلب.

[القضية باعتبار الموضوع]

و موضوع الحملية إن كان معيناً^{٧١} سميت مخصوصة، موجبة و سالبة. و إن كان كلياً سميت محصورة و مسورة إن قرن به^{٧٢} السور، و هو اللفظ الدال على كمية الأفراد؛ إما^{٧٣} بالتعميم و تسمى كلياً، إما موجبة و سورها «كل» و إما سالبة و سورها «لاشيء» و «لاواحد»؛ و إما

^{٦٠} ط: المعصر

^{٦١} م، ش: - الطرف

^{٦٢} ط، أ: او

^{٦٣} ق: بالعكس

^{٦٤} ق، ش: اختلفتا

^{٦٥} ق: - جزء

^{٦٦} م: عليه

^{٦٧} ق: يسلب

^{٦٨} ق: مخدوش: و تميزتا التنائيتين

^{٦٩} أ: - الاصطلاح

^{٧٠} م: على بعض ... ؛ ط: على تخصيص

^{٧١} ط: معنياً

^{٧٢} ق: بها

^{٧٣} ق: - اما

تصحيح و تحقيق رسالة «الجمل في المنطق» افضل الدين خونجى ٢٤٣

بالتبعيض و تسمى جزئية، إما موجبة و سورها «بعض» و «واحد» و إما سالبة و سورها «ليس بعض» - و هذا قد يُستعمل للسلب الكلىّ و لا يُستعمل للإيجاب^{٧٤} [اصلاً] - و «بعض ليس»، و هو^{٧٥} بالعكس من الأوّل، و «ليس كل» و دلالتُه بالمطابقة على سلب الحكم عن الكل^{٧٦}، و عن البعض التزامى، بعكس الاولين^{٧٧}.

و إن لم يقرن به^{٧٨} السور اصلاً^{٧٩} كانت مهملة موجبة و سالبة، و هى فى قوّة الجزئية لمساواتها إياها فى الصدق.

[القضية المنحرفة]

و إن قرن السور بالمحمول سُميت منحرفة، و الضابط فيها أنّه كلّما كان أحد الطرفين شخصياً مسوراً أو كان المحمول إيجاباً كلياً أو سلباً جزئياً أو كانت^{٨٠} المادة ممتنعة أو ما يوافقها^{٨١} من الإمكان و جب اختلاف الطرفين فى مقارنة حرف السلب و إلا^{٨٢} و جب اتفاهما^{٨٣} فيه.

[فى الجهات]

[القضية الموجّهة و اقسامها]

و كيفة النسبة الحكيمية بالضرورة و الدوام^{٨٤} و مقابليهما يسمّى مادة و لا بدّ منها بحسب الأمر نفسه، فإن صرّح بالجهة، أى باللفظ الدالّ عليها، سميت القضية رباعية و موجّهة^{٨٥} و إلا مطلقه^{٨٦}.

^{٧٤} أ: + الجزئى

^{٧٥} م، ش: انه

^{٧٦} م، ش: السلب عن الكل ؛ ق: سلب الحكم بما هو كل؛ ط: + بما هو كل

^{٧٧} ط: الا وليكن

^{٧٨} ق، ط: بها

^{٧٩} أ: - اصلاً

^{٨٠} م، ش: - كانت

^{٨١} ق: وافقها

^{٨٢} ط: - و جب اختلاف الطرفين فى مقارنة حرف السلب والا

^{٨٣} ق: توافقهما

^{٨٤} أ: فبالضرورة وبالذوام

و الضرورية ما يجب محمولها لموضوعها إيجاباً أو سلباً مادامت ذاته موجودة، وتسمى ضرورية مطلقاً، أو مادام موصوفاً بالوصف العنواني^{٨٧} الذي عبّر به عن الموضوع، إمّا مطلقاً و هي المشروطة العامة أو مقيداً باللاادوام، إمّا^{٨٨} بحسب الذات و هي المشروطة الخاصة أو بحسب وقت ما مع اللادوام،^{٨٩} و هي الوقتية إن عيّن الوقت، و إلّا فهي المنتشرة. و الدائمة أن يدوم المحمول، إمّا بحسب ذات الموضوع و هي الدائمة المطلقة، أو بحسب الوصف و هي العرفية العامة إن أطلقت، و الخاصة إن قيّدت باللاادوام. و سلب الضرورة المطلقة عن أحد الطرفين إمكان عام و عن كليهما إمكان^{٩٠} خاص، و سلب جميع الضرورات عن الطرفين إمكان أخص، و بالنسبة إلى الزمان المستقبل إمكان استقبالي. و المطلقة قد فهم قوم منها أصل الثبوت أو السلب بالفعل مطلقاً^{٩١}، و قوم قيّدوه باللاضرورة، و قوم قيّدوه باللاادوام؛ و يسمى الأول مطلقاً عامة، و الثانية وجودية لاضروريه، و الثالثة وجودية لادائمه^{٩٢}.

[التناقض]

و التناقض هو اختلاف قضيتين بالإيجاب و السلب بحيث يقتضي لذاته صدق أحدهما و كذب الاخرى.

فنقيض القضية البسيطة، المخالف في الكيف و الضرورة و الإمكان و العموم و الخصوص بحسب الأزمنة و الأفراد، الموافق في الطرفين و الزمان. و تقيض [القضية المركبة، المفهوم المراد بين نقائض الأجزاء.

^{٨٥}. ط: موجبة

^{٨٦}. ش: فمطلقة

^{٨٧}. م، ق: - العنواني

^{٨٨}. ش، م: - اما

^{٨٩}. ق: وقت مقيد باللاادوام؛ أ: بحسب وقت ما مع قيد اللادوام؛ ط: بحسب وقت ما مع الادوام

^{٩٠}. ق: - إمكان

^{٩١}. ط: مطلقاً بالفعل

^{٩٢}. ش، ق، ط: وبعضهم قيّدوه باللاادوام وبعضهم (ق: + قيّدوه) باللاضرورة و يسمى الاولى مطلقه عامه و الثانية وجوديه

لادائمة و الثالثة وجوديه لاضرورية

[في العكس]

و العكس هو تبديل كل واحد من طرفي القضية بعين الآخر^{٩٣} في المستوى، و بتقيض الآخر في عكس التقيض مع بقاء الصدق و الكيفيه^{٩٤} في المستوى، و الصدق فقط في عكس التقيض. و السالبة، إذا اعتبر فيها العموم بحسب الأزمنة و الأفراد، إنعكست كنفسها في المستوى، و إلا لم تنعكس أصلاً. و كذلك عكس التقيض في الموجبات^{٩٥} على رأى، و على رأى يعتبر العموم بحسب الأزمنة فقط.

و الموجبة تنعكس جزئياً في المستوى^{٩٦} بجهة الاطلاق في الفعليات، و الإمكان العام في غيرها على رأى، و على رأى بجهة الإمكان العام في الكل، و كذلك السالبة^{٩٧} في عكس التقيض.

و البرهان هو استلزام تقيض العكس للمحال^{٩٨} لانعكاسه الى تقيض أصل القضية أو^{٩٩} الأخص من تقيضها، و لإنتاجه مع أصل القضية المحال، و نفرض^{١٠١} الكلام في معين و يدل على عدم الانعكاس للنقض^{١٠٢} في المواد.

[القياس؛ أقسامه و أشكاله]

و القياس قول مؤلف من قضايا مستلزم بالذات لقول^{١٠٣} آخر.

^{٩٣}.ق: طرفي القضية بالآخرى

^{٩٤}.ق: + بحاله

^{٩٥}.ط: كذلك الموجه في عكس التقيض

^{٩٦}.ش: في المستوى جزئياً

^{٩٧}.ق: كذا السالب ...

^{٩٨}.ق، ط: المحال

^{٩٩}.ق: و

^{١٠٠}.ط: او

^{١٠١}.ط: او بفرض

^{١٠٢}.ق: العكس للنقض ؛ ط: يدل على الانعكاس للنقض

و یسمی استثنائياً إن اشتمل بالفعل على النتيجة أو نقيضها، وإلا اقتنائياً، وإنه مشتمل على مقدمتين إحداهما تشتمل على موضوع المطلوب المسمى بالأصغر و هي الصغرى، و الأخرى على محموله^{١٠٤} المسمى بالأكبر و هي الكبرى.

و الطرف الآخر من كل واحدة منهما مشترك بينهما جامع و هو الأوسط.

فإن كان محمولاً في الصغرى [و] موضوعاً في الكبرى كان النظم الكامل و يسمي الشكل الأول، و إن كان بالعكس فهو الشكل الرابع لبعده عن الكامل جداً. و إن كان محمولاً فيهما فهو الشكل^{١٠٥} الثاني لموافقته الكامل في أشرف مقدمتيه^{١٠٦}، أعنى الصغرى. و إن كان موضوعاً فيهما فهو الثالث.

و الضابط في الإنتاج موضوعية الأوسط للطرفين بالفعل أو بالقوة مع عموم وضعه لأحدهما و للأصغر بالثبوت، أو ثبوت الاوسط لكل الاكبر مع نفيه عن الاصغر. و تتوقف كلية النتيجة على عموم^{١٠٧} موضوعية الأصغر و كلية الكبرى و إيجابها على إيجاب المقدمتين.

و المختلطات^{١٠٨} اذا أستنتج منها الإيجاب^{١٠٩} أو وافقت الكبرى النظم الكامل، أنتجت^{١١٠} مطلقاً، و إلا إعتبر فيها أمور ثلاثة: أحدها^{١١١} دوام الصغرى أو انعكاس الكبرى؛ الثاني أن لا يستعمل الممكنة إلا مع ما فيه ضرورة؛ و الثالث انعكاس السالبة في الشكل الرابع. و الشرط^{١١٢} الثاني لا يعتبر على رأى، بل الباقيان فقط^{١١٣}.

^{١٠٣}ق: قولاً

^{١٠٤}م: محمولها

^{١٠٥}ش، م: - الشكل

^{١٠٦}ش: المقدمتين

^{١٠٧}م: - عموم

^{١٠٨}م، ش، ط: الاختلاطات

^{١٠٩}ق، ط: الايجاب منها

^{١١٠}م، ش: انعقدت

^{١١١}ق: - احدها

^{١١٢}ق: - الشرط

^{١١٣}ق: لا يعتبر، بل على رأى الباقيان فقط

و النتيجة تتبع محمولية الأكبر في^{١١٤} الضرورة و اللاضرورة^{١١٥} مطلقاً و فيما عداهما غير الدوام بحسب^{١١٦} الوصف عند فعلية الصغرى. و تتبع موضوعية الأصغر عند كون الكبرى دائمة بحسب الوصف، أو الصغرى ممكنة، أو كونها ضرورية من الرابع، إلا فى اللادوام^{١١٧} و اللاضرورة و الضرورة عند انفراد^{١١٨} الصغرى الموجبة^{١١٩} بالضرورة. و^{١٢٠} تتبع المقدمة الدائمة و الضرورية إذا كانت الصغرى^{١٢١} سالبة أو الكبرى فقط مخالفة للنظم الكامل.

و البرهان هو بعكس المقدمة المخالفة للنظم الكامل أو بتبديل إحدى المقدمتين بالأخرى أو بعكسهما ثم عكس النتيجة^{١٢٢}.

و^{١٢٣} بالخلف؛ و ذلك بضم^{١٢٤} تقيض النتيجة الى المقدمة المخالفة لينتج تقيض الأخرى الموافقة أو ما ينعكس إلى تقيض الأخرى المخالفة^{١٢٥}.

أو بالافتراض؛ و ذلك بأن^{١٢٦} يفرض^{١٢٧} موضوع المقدمة الجزئية معيناً لتصبح كلية و يحصل المطلوب من قياسين: أحدهما كامل و الآخر من^{١٢٨} ذلك الشكل بعينه و^{١٢٩} لكن من كليتين و

^{١١٤}.ش: + قيد

^{١١٥}.ط: والا ضرورة

^{١١٦}.ق: فيما عدا الدوام بحسب....

^{١١٧}.ق: «لا فى اللادوام» به جاى «الا فى اللادوام»

^{١١٨}.م، ش: افراد

^{١١٩}.م، ق، ط: - الموجبة

^{١٢٠}.ق: + النتيجة

^{١٢١}.ط: - اذا كانت الصغرى

^{١٢٢}.ق: بالاخري ثم عكس النتيجة أو بعكسها

^{١٢٣}.أ، ط: أو

^{١٢٤}.ق: وذلك بأن تضم

^{١٢٥}.ق: المخالفة الاخرى

^{١٢٦}.ش، م، ط: - بان

^{١٢٧}.م: + الكلام

^{١٢٨}.أ: - من

^{١٢٩}.أ، ش: - بعينه؛ ق: - بعينه و

يدلّ على العقم الاختلاف و ذلك لصدق^{١٣٠} القياس مع أيجاب النتيجة تارة و سلبها أخرى من المواد^{١٣١}.

[أقسام القضايا الشرطية]

و أمّا الشرطيّة فتتقسم إلى متصلّة و هي ما^{١٣٢} كان إحدى القضيتين، و يسمّى المقدم، مستصحباً^{١٣٣} للأخرى المسمّى^{١٣٤} بالتالي، لعلاقة بينهما تقتضى ذلك و تسمى لزوميّة، أو لمجرد توافقهما^{١٣٥} فى الصدق و تسمّى اتفريقيّة.

و إلى منفصلة و هي ما كان الحكم فيها بالعناد بين قضيتين^{١٣٦}، إمّا فى الصدق و الكذب معاً و هي الحقيقيّة، أو فى الصدق فقط و هي مانعة الجمع، أو فى الكذب فقط و هي مانعة الخلو. و صدق الأولى يكون كل واحد من جزئها نقيض الآخر أو مساوياً لنقيضه، والثانية يكون كل واحد منهما أخص من نقيض الآخر، و الثالثة بكونه أعم.

ثم سألبة كلّ واحدة من هذه القضايا ما يرفعها^{١٣٧} و الإيجاب بإثبات اللزوم و العناد، و السلب برفعهما، سواء كانت^{١٣٨} موجبات الأجزاء أو سوالبها^{١٣٩}.

و كلّ واحدة من الشرطيتين تتألف من حمليتين، أو من متصلتين، أو من^{١٤٠} منفصلتين، أو حملي و متصل أو حملي و منفصل أو متصل و منفصل .

^{١٣٠} أ، ق، ط: بصدق

^{١٣١} ق: - من المواد

^{١٣٢} ق: + إذا

^{١٣٣} ش، ط: مستصحبية

^{١٣٤} ق، ط: و يسمى

^{١٣٥} ط: اتفاقهما

^{١٣٦} ش، أ: وهي ما حكم فيها بالعناد بين القضيتين...؛ م: ما كان الحكم فيها بين القضيتين بالعناد

^{١٣٧} ط: يرفع اللزوم

^{١٣٨} ط: + من

^{١٣٩} ق: سواء كانت موجبة الاخرى أو سالبها

^{١٤٠} ق: - من

و تتعدّد المتصلة بتعدد أجزاء التالى دون المقدم، لوجوب لازميّة الجزء لما يلزمه الكلّ دون العكس. و تتعدّد المنفصلة^{١٤١} بتعدد أجزاءهما بحسب^{١٤٢} منع الخلو دون الجمع. و المتصلة تصدق عند صدق الطرفين و التالى فقط و كذبهما معاً، و تكذب عند كذب الطرفين و كذب أيّهما كان و صدقهما معاً^{١٤٣} اذا كانت لزوميّة. و تصدق المنفصلة الحقيقيّة بصدق أحد الطرفين فقط و تكذب عند كذبهما معاً و صدقهما معاً. و تصدق^{١٤٤} مانعة الجمع بكذب الطرفين أو^{١٤٥} أحدهما و تكذب بصدقهما و مانعة الخلو بالعكس. و السوالب على العكس فى الكلّ. و المتصلة الزوميّة قد تكون كليّة و هي^{١٤٦} أن يكون التالى لازماً للمقدم^{١٤٧} على جميع أوضاعه التى يمكن حصولها عليها و المقارنات التى يمكن اجتماعه معها، و قد تكون^{١٤٨} جزئيّة و هي التى تلزم على بعض هذه الاوضاع، و مخصوصة و هي التى تلزم على وضع معين^{١٤٩}. و السوالب فى مقابلة الموجبات.

[سور الشرطيّات]

فسور الإيجاب الكلى فى المتصلة «كلّما» و «مهما» و «متى»، و فى المنفصلة «دائماً». و سور السلب الكلىّ فيهما^{١٥٠} «ليس البتة» و سور الإيجاب الجزئى «قد يكون» و سور السلب الجزئى بإدخال حرف السلب على السور الايجاب الكلىّ،^{١٥١} و الخصوص بتخصيص اللزوم و العناد

^{١٤١} م، ش: تعدد الانفصال بين الشئيين؛ ق: المنفصل بين شئيين

^{١٤٢} ق: بسبب

^{١٤٣} أ - و يكذب عند كذب الطرفين و كذب أيّهما كان و صدقهما معاً؛ ش، ق: - معاً

^{١٤٤} ق: تكذب

^{١٤٥} ش: و

^{١٤٦} ق: هو

^{١٤٧} ق: للاول

^{١٤٨} م، ق: - قد تكون

^{١٤٩} ق: مخصوص

^{١٥٠} ق: - فيهما

^{١٥١} ق: الجزئى؛ ط: و سور الايجاب الجزئى بإدخال حرف السلب على سور الايجاب الكلىّ

بحال و زمان، و الإهمال باطلاق لفظ «لو» و «إن» و «إذا» فى المتصلة و «إمّا و إمّا»^{١٥٢} فى المنفصلة.

[تلازم الشرطيات]

و المتصلة تستلزم متصلة توافقها فى المقدم و الكم و تخالفها^{١٥٣} فى الكيف و تناقضها فى التالى؛ و تستلزم منفصلة مانعة الجمع من عين مقدمها و نقيض تاليها، و منفصلة^{١٥٤} مانعة الخلو من نقيض مقدمها و عين تاليها متعاكستين عليها؛ و تستلزمها منفصلة حقيقيّة من أحد الجزئين^{١٥٥} و نقيض الآخر كيف كان^{١٥٦} من غير عكس. و كلّ واحدة من المتصلة^{١٥٧} و المنفصلات الثلاث تستلزم سوابب الباقي مؤلّفة^{١٥٨} من الجزئين من غير عكس. و كلّ واحدة من غير الحقيقيّة^{١٥٩} تستلزم الأخرى مؤلّفة^{١٦٠} من نقيض جزئها.

[القياسات الشرطية الاقترانية]

و القياسات الاقترانية^{١٦١} الشرطيّة خمسة أقسام: المؤلّف من متصلتين، و منفصلتين، و متصل و منفصل، و حملى و متصل، و حملى و منفصل.

^{١٥٢}. ق، ط - واما

^{١٥٣}. ق: يوافقها المقدم فى الكم و تخالفها...؛ م: موافقة...مخالفة

^{١٥٤}. ق: - منفصلة

^{١٥٥}. أ: + كيف كان

^{١٥٦}. م: كيف ما كان ؛ ط: - كيف كان

^{١٥٧}. م: المتصلات

^{١٥٨}. م، ق، ط: مركبه

^{١٥٩}. أ: الحقيقيّة؛ م، ق، ش: الحقيقيتين

^{١٦٠}. م، ق: مركبه

^{١٦١}. ش: - الاقترانيه

[١. الأوسط جزء تام]

فإن كان الأوسط جزءاً تاماً من المقدمة^{١٦٢} الشرطية فالضابط فيه كون القياس مشتقاً بالفعل أو بالقوة على متصلتين هما على تأليف منتج. و النتيجة حينئذ في القسم الأول متصلة من الطرفين و في القسم الثاني و الثالث متصلة من الطرفين^{١٦٣} أو من^{١٦٤} تقيضيهما^{١٦٥} أو منفصلة تلزم هذه المتصلة.

[٢. الأوسط جزء غير تام]

و إن لم يكن الأوسط جزءاً تاماً فالضابط فيه^{١٦٦} كلية إحدى المقدمتين مع^{١٦٧} اشتغال المتشاركين على تأليف منتج مع^{١٦٨} اعتبار منع الخلو في الشرطية إن كانت منفصلة، أو إنتاج أحدهما مع نتيجة التأليف بينهما أو عكسهما بكليته^{١٦٩} لمقدم متصلة كلية هي إحدى المقدمتين^{١٧٠} أو لازمة^{١٧١} لأحدهما.

و النتيجة كلية حينئذ^{١٧٢} في القسم الأول متصلة، مقدمها الطرف الغير^{١٧٣} المشارك من الصغرى و نتيجة التأليف^{١٧٤} و تاليها متصلة^{١٧٥} من الطرف الغير^{١٧٦} المشارك من الكبرى و نتيجة التأليف.

^{١٦٢} م: - المقدمة

^{١٦٣} ط: - وفي القسم الثاني والثالث متصلة من الطرفين

^{١٦٤} ق: - من

^{١٦٥} م، ق، ا: تقيضيهما

^{١٦٦} ق: - فيه

^{١٦٧} م: - مع ؛ش : و

^{١٦٨} م: و

^{١٦٩} ق، ط: - بينهما أو عكسهما بكليته

^{١٧٠} ش: + أو لملزومه

^{١٧١} ط: - لازمه

^{١٧٢} ق: - كلية حينئذ

^{١٧٣} ش: - ال

^{١٧٤} ش، م: - ونتيجة التأليف

و فی القسم الثانی منفصلة مانعة الخلو^{١٧٧} من کلّ ما یشارك^{١٧٨} و نتیجة التالیف من کل ما یشارك.

و هذه نتیجة «[القسم] الثالث» إن جعلت منفصلة و إن جعلت^{١٧٩} متصلة كان مقدمها الطرف الغير المشارك^{١٨٠} من المقدمة^{١٨١} المتصلة و تاليها نتیجة التالیف من طرفها الآخر^{١٨٢} و المقدمة المنفصلة.

و فی القسم الرابع منفصلة^{١٨٣} أحد طرفها الطرف الغير المشارك من المقدمة المتصلة بالوضع الذی كان فيه و الطرف الآخر نتیجة التالیف.

و القسم^{١٨٤} الخامس ينتج حملية إن شارك كل جزء^{١٨٥} من أجزاء الانفصال حملية و اشتركت التالیفات فی نتیجة واحدة و إلا فمثل نتیجة القسم الثانی؛ و المعتبر فيه^{١٨٦} هو^{١٨٧} الضابط المذكور بالفعل أو بالقوة.

[قياس الاستثنائي]

و القياس الاستثنائي إن كانت الشرطية فيه متصلة انتج وضع المقدم فيه^{١٨٨} وضع التالي^{١٨٩}، و رفع التالي رفع المقدم و إلا لبطل^{١٩٠} اللزوم دون العكس فی شيء منهما^{١٩١} لاحتمال كون التالي أعم.

^{١٧٥}. ط: - مقدمها الطرف الغير المشارك من الصغرى و نتیجة التالیف و تاليها متصلة

^{١٧٦}. ش: - ال

^{١٧٧}. ش: + مركبه

^{١٧٨}. م، ط: لا یشارك

^{١٧٩}. ش: جعلتها

^{١٨٠}. ق: - كان طرفها الغير المشارك....

^{١٨١}. ش: - المقدمة

^{١٨٢}. ش: من طرف الاخر منها»

^{١٨٣}. ش، ق، ط: متصلة

^{١٨٤}. م، ش، آ: - القسم

^{١٨٥}. ش: واحد

^{١٨٦}. م، ط: - فيه

^{١٨٧}. ق: - هو

و إن كانت منفصلة؛ فإن كانت حقيقيّة ينتجّ وضع كلّ واحد من الجزئيين رفع الآخر لامتناع الجمع و بالعكس لامتناع^{١٩٢} الخلو^{١٩٣}. و إن كانت مانعة الجمع انتج وضع كلّ جزء رفع الآخر لامتناع الجمع دون العكس لإمكان الخلو. و إن كانت مانعة الخلو فعلى العكس. تمّ الكتاب و الله أعلم بالصواب^{١٩٤}. و هذا ما قصدنا ذكره في هذا المختصر. و لواهب العقل الحمد بلانهاية و الشكر بلاغاية و الصلاة على سيدنا محمد و آله الطاهرين و صحبه الأكرمين^{١٩٥}.

^{١٨٨} م: منه

^{١٨٩} ط: فيها وضع الثانى

^{١٩٠} ق ط: بطل

^{١٩١} ط: - منهما

^{١٩٢} ط: - الجمع و بالعكس لامتناع

^{١٩٣} ق، أ، ط: + وذلك اذا وقع مقيداً

^{١٩٤} . پايان نسخه «ق»؛ م- تم الكتاب والله اعلم بالصواب. ؛ ق+ علقه لنفسه العبد الفقير الى الله تعالى محمد بن احمد بن صقر

سلام التدمرى الشافعى وكان الفراغ منه بحرم مكة شرفها الله تعالى خامس عشرين جمادى الاول سنة اثنين واربعين وسبعمائه والحمد لله رب العالمين.

^{١٩٥} . پايان نسخه «م» + كتبه محمد بن الخالدم الطيب الجوربدى